

## زاویه ی عمل گرایانه ی "حزب"

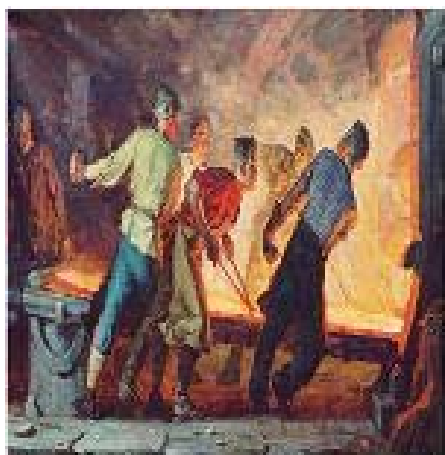
بینا داراب زند

نوزدهم اسفند ماه هشتاد و شش

### چپ انقلابی و تشکلات کارگری: قسمت سوم: حزب طبقه کارگر

بینا داراب زند- خرداد ۱۳۸۶

#### مقدمه



متأسفانه تا به حال سنت نقد در چپ ایرانی همواره به نفی مطلق تمایل داشته است. همیشه در نقدهای خود سعی داشتیم تا طرف مورد انتقاد را سیاه مطلق نشان داده و خود را سفید سفید. در صورتیکه باید اعتراف کنیم، همه مان خاکستری هایی بیش نیستیم. نه تنها ما، که حقیقت هم همواره نسبی بوده و آغشته به اشتباه و نا آگاهی است. شاید اگر این اصل مهم دیالکتیکی را از ذهن دور نداریم، هم انتقاداتمان به حقیقت نسبی نزدیکتر شده و از مورد انتقادی چیزهایی می آموزیم و هم خود انتقاد پذیر تر شده و منتقدین را دشمنان قسم خورده تصور نمی کنیم.

باید اذعان داشت که منشاء حرکت فکری پانه کوک و دیگر "شورا گرایان" و نتیجتاً رفقای "لغو کار مزدی" بر نقد صحیحی نسبت به عملکرد چپ های قرن بیستمی استوار است. یعنی جدایی روشنفکران انقلابی از توده های کارگری و منحصر کردن اتخاذ تصمیم های استراتژیک و تاکتیکی به باصطلاح "نمایندگان" طبقه کارگر در عوض خود کارگران! عملکردی که باعث پرداخت بهایی سنگین گشته است. در عین حال ایشان باز هم صحیح می گویند هنگامیکه این گسست را ناشی از نفوذ ایدئولوژی سرمایه داری در جنبش های روشنفکری و از طریق ایشان به جنبش کارگری اعلام می دارند. مشکل ما با این رفقا از جایی آغاز می گردد که ایشان روند نقد خود را تا به آخر طی نکرده و آن را به ویژه گی های شرایط عینی مبارزه طبقاتی و موقعیتی که بورژوازی کشورهای صنعتی با حصول ابر سودهای کلان دوران حاکمیت امپریالیسم و تغییر کانون مبارزات طبقاتی کارگران از اروپا به کشورهای عقب نگاه داشته شده، و عدم رشد پرولتاریا در این کشورها نمی رسانند. این بدین معنا نیست که چنین واقعیتی را منکرند. خیر! رفیق ناصر پایدار برای روشن کردن چرایی نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی بر روشنفکران، در برخی از مقالات خود، به این مطلب اشاره کرده است. اما هنگام گذار از تحلیل به راهبرد و راهکار، این واقعیت را به حساب نمی آورد. برای او راحت تر است که بکلی نقش مثبت روشنفکران انقلابی را نفی کرده و آگاهی طبقاتی پرولتاریا را صرفاً از پراتیک اجتماعی آنان نتیجه گیری کند. اما آیا چنین رابطه ای واقعیت دارد؟

پاسخ به سؤال فوق نسبتی است. هم آری و هم نه! در اینکه مبارزات طبقاتی پرولتاریا از بدو شکلگیری سرمایه داری در اشکال خودبخودی آغاز گشته شکی نیست. و اینکه در همان روند خودبخودی اش مراحل چون آنارشیسم (تخریب ماشین آلات) و تریدیونیونیسم (تعاونی ها، سندیکا و اتحادیه ها) را پشت سر گذاشته نیز مورد تشکیک ما نیست. همینطور هم جنبش "چارتیست ها" و کوشش در دخالت متشکل کارگران در چهارچوب سیاسی بورژوازی را نیز فراموش نکرده ایم. اما اینکه این جنبش بصورت خودبخودی و صرفاً در نتیجه ی پراتیک اجتماعی خود به سوسیالیسم و بخصوص مارکسیسم یا علم مبارزه طبقاتی دست یافته و یا می یابد، قابل تأمل است. ما می دانیم که طرفداران مارکسیسم معتقدند که مارکس و جنبش سوسیالیست های انقلابی آن دوران، "علم مبارزه طبقاتی" را تدوین کردند. یعنی با کشف تعیین کننده بودن شیوه تولیدی (زیر بنا) بر روابط سیاسی و فرهنگی و ... (روبنا) و همچنین نقش مبارزه طبقاتی در پیشرفت تاریخ، و ارائه تحلیل های مشخص از نظم "سرمایه داری (کاپیتال) و نقش طبقه کارگر، نه تنها فلسفه اجتماعی را به حد یک علم ارتقاء دادند، بلکه سوسیالیسم را هم از تخیل به درجه "علم مبارزه طبقاتی" رساندند. و از آنجایی که رفقای "لغو کار مزدی" علیرغم انتقاداتشان به لنین و بلشویسم هنوز خود را "مارکسی" معرفی می کنند، معمولاً می بایست این واقعیت مورد تأییدشان باشد. سؤال ما از این رفقا اینست که آیا به دلیل علمی شدن مبارزه طبقاتی نیست که نقش روشنفکران انقلابی در جنبش کارگری دو چندان شده است؟ آیا بغیر از آنست که علوم اکتسابی اند و آنان را باید آموخت و با انسان زاده نمی شوند؟ آیا بغیر از آنست که عموم کارگران از زمان فراقیت کافی و موقعیت مالی دستیابی به فراگیری این علم محرومند، پس باید این علوم در محیط خودشان به ایشان انتقال یابد؟ آیا واقعیت تاریخی نشان نداده است که این روشنفکران انقلابی هستند که تئوری های علمی مبارزه طبقاتی را تدوین و طرح نموده اند، البته با تحقیق و مطالعه ی پراتیک انقلابی طبقه کارگر؟ آیا بغیر از آنست که تئوری "شوراگرایی" نیز توسط روشنفکران انقلابی قرن بیستم فرموله گشته است؟ آیا بغیر از اینست که رفقای نویسندگان نشریه "لغو کار مزدی" و هممنظران خارجی شان نیز عموماً از روشنفکران اند؟ البته پاسخ صحیح به این سؤال ها روشن و غیر قابل کتمان است. هر چند که برخی از رفقای "شورا گرا" سعی در تحریف تاریخ کرده اند. مثلاً خانم فریده ثابتی در نشریه شماره ۲ "لغو کار مزدی"، در مقاله ای با عنوان "جنبش اتحادیه ای در آلمان" موضوع را به شکل دلخواه طرفداران این نظریه مطرح کرده و میگوید: "... اتحادیه متال اعلام خروج از اتحاد کرد و به عنوان آلترناتیو برای کار مشترک، شوراها را پیش کشید. سیستم شورایی مورد نظر این خصوصیات بنیادی را داشت: هیچ حزبی نباید رهبری جنبش کارگری را داشته باشد. اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید نباید به مفهوم دولتی کردن یا سوسیالیسم دولتی باشد، همان چیزی که انقلاب روسیه را به بیراهه کشاند. اداره ی امور شورا نباید بوروکراتیک باشد. شوراهای کارگاه باید به صورت مستقیم انتخاب شوند. کارگران باید سیاست کاری را در بحث های آزاد بین خود بیابند و تصمیم گیری کنند. شوراها امر تولید، توزیع و چگونگی آن را تعیین می کنند. شوراها مدیریت کارگاه را تعیین و کنترل می کنند." (ص ص ۳۲۸ و ۳۲۹)

خانم فریده ثابتی در مقاله خود سعی کرده است که منشاء "شوراگرایی" را به کارگران اتحادیه متال در سال ۱۹۱۸ میلادی نسبت دهد. در صورتیکه این واقعیت ندارد. ما نیز با "کارگران انترناسیونالیست" در مقاله "شورا ها و شوراگرایی" موافقیم. در بخشی از این مقاله می خوانیم: "شوراگرایی را باید از سنت شوراها بمثابة مرحله ای از

تکامل جنبش کارگری جدا کرد. شورآگرایی یک سیستم فکری، یک جریان سیاسی مبتنی بر دکترین معینی است. شورآگرایی شکل ایدئولوژیک شده و تئوریزه شده شورا توسط قشری از روشنفکران کمونیست، در پیشاپیش آنها پانه‌کوک است. روشنفکرانی که از تجربه حزبی خود مایوس شده و شکست انقلاب کارگری را نیز از دریچه تنگ تجربه شکست خورده خویش توضیح می‌دهند. برخلاف آنارشیسم که از همان ابتدای سازمانیابی جنبش کارگری، بعنوان یک سنت سیاسی ابراز وجود کرد، شورآگرایی بمثابه یک سنت فکری و بعنوان یک واکنش به شکست انقلاب و تجربه استالینیسم پدیدار گشت." در بخش گذشته ( قسمت دوم: کمیته های سوسیالیستی) نشان دادیم که منشاء تفکرات این رفقا در نظریات پانه کوک نهفته است و چگونه و تحت چه شرایطی این نظرات تکامل یافتند. خانم فریده ثابتی بیهوده سعی دارد که نقش روشنفکران را در تدوین نظریه "لغو کار مزدی" پنهان دارد. از آن گذشته، اگر بتواند به عده ای تازه کارو ناآگاه به تاریخ جنبش کمونیستی قرن بیستم چنین توهمی را القاء سازد، آیا می تواند نقش روشنفکرانی چون آقای محسن حکیمی، ناصرپایدار، و خودشان و دیگر رفقای همفکرو همکارشان را نیز از نظر مردم پنهان نگاه دارد؟

### محتوا و ماهیت حزب طبقه کارگر

همه در جنبش کارگری ایران با نظرات رفیق اندیشمند و عضو کانون نویسندگان ایران محسن حکیمی آشنایی داریم و نیازی به معرفی ایشان از طرف من نیست. همه می دانند که ایشان نیز چون دیگر رهبران این جنبش از قبیل محمود صالحی، محمد اشرفی، جلال حسینی، منصور اسالو و ... بواسطه ی فعالیت های انقلابی خود در زیر شمشیر داموکلس رژیم قرار دارد. و باز هم، همه می دانند که ایشان دارای نفوذ قابل قبولی در میان فعالین کارگری و کارگران سوسیالیست هستند. و به همین جهت، بنده نیز چون دیگر فعالان طرفدار طبقه کارگر برای ایشان ارج و احترام وافر قائلم. اینکه اینک قلم برداشته و دیدگاه ایشان و رفقایشان را مورد بررسی قرار می دهم بواسطه ضرورتی است که در این مقطع از جنبش به ما تحمیل شده و تاثیرات بالقوه ای است که نتایج عملی نظرات ایشان و اصولاً رفقای "لغو کار مزدی" بر روی جنبش کارگری خواهد داشت.

رفیق محسن حکیمی در همان سطور اولیه ی مقاله " بازخوانی رویکرد لنین به سازماندهی جنبش کارگری" در نشریه شماره ۲ "لغو کار مزدی" می نویسد: " واقعیت اینست که جز در مورد مبارزه ی خود مارکس برای تبدیل "اتحادیه کمونیست ها" به شکل طبقه کارگر به صورت طبقه و، مهم تر از آن، پیکار سترگ او برای برپایی و تداوم انترناسیونال اول به عنوان نزدیک ترین شکل سازمان یابی کارگران به صورت طبقه در مقیاسی بین المللی، آنچه از آن زمان تا کنون از سوی سوسیالیست ها برای سازماندهی طبقه کارگر انجام گرفته نه تنها شباهتی به رویکرد مارکس نداشته بلکه نقطه مقابل آن بوده است. بی تردید، عامل اصلی در محرومیت کارگران از این گونه سازمان یابی نیروی برتر و مسلط طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن در اردوی مقابل کارگران بوده است، نیرویی که نه تنها مانع سازمان یابی راستین طبقه کارگر بوده بلکه برای حفظ و بقای استثمار کار مزدی به عنوان اساس مناسبات سرمایه داری از هیچ جنایتی علیه بشریت فرو گذار نکرده است. اما قدرت بورژوازی خود را فقط به صورت سرکوب خونین مبارزات کارگری در طول تاریخ معاصر نشان نداده است. شکل دیگر این قدرت، اعمال نفوذ

رویکردهای بورژوایی در جنبش کارگری از جمله در مورد سازماندهی این جنبش بوده است. بارز ترین شکل این اعمال نفوذ، دو شقه کردن تشکل طبقاتی کارگران به صورت سازمان روشنفکران و فعالان کارگری در شکل فرقه های گوناگون چپ در یکسو و اتحادیه های کارگری رفرمیست در سوی دیگر بوده است. پیشینه ی تاریخی پیدایش این دو پارگی در سازمانیابی پرولتاریا به زمان خود مارکس میرسد. اما این رویکرد دوپاره ساز به سازماندهی جنبش کارگری تا زمان لنین نظریه مند نشد. لنین بود که به این دوپارگی حقانیت بخشید و آن را نظریه مند کرد. (ص ص ۱۱ و ۱۲)

این بحث رفیق حکیمی ایجاد چند سؤال همراه با توضیح میکند:

۱. همانطور که در بالا گفتیم: ما می دانیم که طرفداران مارکسیسم معتقدند که مارکس و جنبش سوسیالیست های انقلابی آن دوران "علم مبارزه طبقاتی" را تدوین کردند. یعنی مارکسیست ها معتقدند که مارکس با کشف تعیین کننده بودن روابط زیربنایی تولید بر روابط سیاسی و فرهنگی و همچنین نقش مبارزه طبقاتی در پیشرفت تاریخ و ارائه تحلیل های مشخص از نظم "سرمایه داری" و نقش طبقه کارگر، سوسیالیسم را از تخیل به "علم مبارزه طبقاتی" تبدیل کرد. آیا بغیر از آنست که در چنین صورتی، در تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران، عنصر روشنفکری اهمیتی صد چندان می یابد؟ و این به ظاهر "دوپاره گی" نتیجه ی علمی شدن مبارزه طبقاتی است؟ که خود اذعان دارید که از همان آغاز پیدایش چنین پدیده ای، مارکس و یارانش کوشش کردند که آن را به یکپارچگی. روشنفکر. حامل این علم و طبقه کارگر. عامل آن تبدیل کنند؟

۲. لنین در متن "چپ روی، بیماری کودکانه ی کمونیسم"، بخش دوم، سه عامل را در به انجام رساندن انقلاب اکتبر تعیین کننده می داند: اول، حضور پیشروان طبقه کارگر (کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی) که به منافع طبقاتی خود آگاه بوده و حاضرند برای بدست آوردن این منافع تا حد قهرمانان از خود گذشتگی نشان دهند. دوم، بعلت توانایی این پیشروان در ایجاد تماس تا سطح ادغام در توده های بیشمار طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان. و آخر، با دارا بودن یک رهبری سیاسی صحیح پیشروان، بشرط آنکه توده های وسیع کارگران نیز در مبارزات روزمره خود صحت این استراتژی و تاکتیک را تجربه کرده باشند. در اینجا کاملاً مشخص است که لنین در طول مبارزه ی خود در جهت سازمان دهی حزب بلشویک این "دوپاره گی" را مد نظر داشته و معتقد بود که برای موفقیت انقلاب اکتبر توانسته است این "دوپاره گی" را تا حد زیادی بر طرف سازد. همچنین در ادامه ی متن "چپ روی..." توضیح می دهد که چگونه در مراحل مختلف انقلاب، از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۷، بلشویک ها توانستند همگام و همقدم و یکپارچه با کارگران روسیه در شرایط همیشه متغیر و متفاوت شکست و پیروزی، و افت و خیز انقلاب و با به کار بستن انواع شیوه های فعالیت های قانونی و غیرقانونی، آشکار و مخفی، در اشکال متنوع سازماندهی و تشکیلاتی، بالاخره موفق به سرنگونی حکومت های تزار و بورژوا - لیبرالی (دولت موقت) شوند و حکومت شوراها را برقرار سازند. با در نظر گرفتن چنین توضیحاتی درباره یک واقعه تاریخی، آیا بغیر از آنست که لنین و انقلابیون بلشویک نیز حداقل تا پیروزی قیام و انقلاب اکتبر تمام کوشش خود را برای از میان بردن این "دوپاره گی" به کار بستند؟ آیا می شد تاکتیک "بازگشت سربازان از جبهه ها" و "قیام اکتبر" را با وجود این "دوپاره گی" به انجام رسانید؟ اگر این "دوپاره گی" به حدی بوده که رفیق حکیمی می خواهد خوانندگانش باور کنند؟ پس چگونه است که سربازان جبهه و

شورا های پترزبورگ و مسکو به فراخوان قیام مسلحانه ی حزب بلشویک پاسخ مثبت داده و دست به کار می شوند؟ آیا انجام موفقیت آمیز قیام اکتبر ۱۹۱۷ نشاندهنده ی این واقعیت نیست که حزب بلشویک توانسته بود تا حدود زیادی قشر پیشروی جنبش کارگری را به روشنفکران انقلابی (در حزب) از یکطرف و توده های کارگری (در انواع سازمان ها و تشکلات کارگری - مردمی) از طرف دیگر نزدیک ساخته و حتا ادغام کند؟ اگر به گفته ی معروف ماتریالیستی انگلس که می گوید: "اثبات شیرینی در خوردنش است" باورداشته باشیم، آیا موفقیت قیام اکتبر صحت تلاش ها و شیوه عمل بلشویک ها را به اثبات نمی رساند؟ مشتاقانه درانتظار قسمت های بعدی مقاله "بازخوانی رویکرد لنین به سازماندهی جنبش کارگری" هستیم تا ببینیم آقای حکیمی چه توضیحی برای این پدیده ها ارائه می دهند.

۳. و بالاخره، همانطور که در بخش دوم این مقاله ( کمیته های سوسیالیستی) نشان دادیم، نظریه ی "شورا گرایی" و "لغو کار مزدی" دارای تاریخچه ای ۹۰ ساله است. اگر از آقای حکیمی بپذیریم که " جز در مورد مبارزه ی خود مارکس ... تا کنون از سوی سوسیالیست ها برای سازماندهی طبقه کارگر انجام گرفته نه تنها شباهتی به رویکرد مارکس نداشته بلکه نقطه مقابل آن بوده است." آیا اعتراف به این نیست که همفکران ایشان نیز در طول ۹۰ سال گذشته رویکردی بر خلاف جهت از بین بردن این "دو پاره گی" داشته اند؟ و هرگز نتوانسته اند به تشکیلات "شورایی" دلخواه شان عینیت بخشند؟ آیا بغیر از آنست که در دوره های مختلف، کوشش شورآگرایان، با تغییر شرایط عینی مبارزه و پایان یافتن اوضاع انقلابی و آغاز اُفت مبارزاتی، همراه با سرکوب قهری جنبش توسط حکومت بورژوایی، شکل شورایی سازماندهی طبقه کارگر در هم شکسته و با انحلالش ثابت می شد که رفقای "شوراگرا" نیز فاقد استراتژی صحیحی بوده اند؟

اما رفیق حکیمی نمی خواهد به این سوال ها بپردازد. او ترجیح می دهد که به تاریخ فلسفه و تئوری های "از خود بیگانگی" و "تضاد مطلق" پناه برده و به تحلیل مشخص از شرایط مشخص و آموزش از تحلیل تاریخی شکست هایشان نپردازد. او در تحلیل از شکست انقلاب های جهانی به همین بسنده می کند که: "بی تردید بقای، عامل اصلی در محرومیت کارگران از این گونه سازمان یابی نیروی برتر و مسلط طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن در اردوی مقابل کارگران بوده است، نیرویی که نه تنها مانع سازمان یابی راستین طبقه کارگر بوده بلکه برای حفظ و استثمار کار مزدی به عنوان اساس مناسبات سرمایه داری از هیچ جنایتی علیه بشریت فرو گذار نکرده است." (همانجا) چنین گفته ای به همان اندازه بیفایده است که مثلاً بگوئیم: "دلیل شکست کارگران، شرکت ایشان در مبارزه ی طبقاتی بوده است!!!" خوب این طبیعی است که بورژوازی در نظم سرمایه داری "نیروی برتر است" و باز هم طبیعی است که با استفاده از نیروی برتر خود "مانع سازمان یابی راستین طبقه کارگر" گردد و " برای حفظ و بقای استثمار کار مزدی به عنوان اساس مناسبات سرمایه داری از هیچ جنایتی علیه بشریت فرو گذار" نکند. تمام صحبت بر سر اینست که: با وجود اینکه طبقه کارگر در نظام سرمایه داری طبقه محرومی است که همواره زیر سرکوب دستگاه های قهریه و تهاجمات ایدئولوژیک قرار دارد و بورژوازی تا جایی که بتواند از سازمان یافتن آن جلو گیری می کند، می بایست از چه شیوه هایی برای ایجاد اتحاد طبقاتی و انسجام تشکیلاتی استفاده کند؟ تمام هنر چپ انقلابی (کارگر یا روشنفکر) در این خواهد بود که بتواند در هر شرایطی، انقلابی یا ارتجاعی، تهاجمی یا تدافعی، افت یا خیز جنبش،

صفوف طبقه کارگر را متحد و منظم نگاه داشته و به سمت هدف فوری، یعنی تصاحب قدرت سیاسی از طریق انقلاب اجتماعی و تشکیل حکومت شوراهای کارگری و منطقه ای به سمت هدف نهایی لغو کار مزدی و رسیدن به جامعه ای بی طبقه رهنمون کنند.

همانطور که در آغاز این بحث گفتیم تا جایی که این رفقا دو پارگی و جدایی روشنفکران و کارگران را نقد می کنند، با ایشان موافقیم. یعنی قبول داریم که احزاب و سازمان های "کمونیستی" قرن بیستم، پس از تلاش موفقیت آمیز بلشویسم در سرنگونی حکومت تزار، تبدیل به مجموعه ی روشنفکران پاره از جنبش کارگری شدند و در حقیقت به توجیه گران نظام و حکومت های سرمایه داری دولتی و ناسیونالیستی بدل گشتند. اما در ارائه راه حل و تحلیل از دلایل چنین پدیده ای با ایشان موافق نیستیم. اگر به مطالب مندرج در هر دو شماره ی نشریه "لغو کار مزدی" رجوع کنیم، نه تنها یک مطلب کامل، که یک پاراگراف کامل را نیز نمی یابیم که سعی کرده باشد نقد خود را به این مشکل (دوپارگی)، و راه حل های پیشنهادی شان را بر مبنای تجزیه و تحلیل شرایط عینی و مشخص مبارزه طبقاتی استوار ساخته و استخراج کنند. تمام مطالب ایشان از انتقاد به تشکیلات اتحادیه ای و حزبی آغاز گشته و به همانجا خاتمه می یابد. همواره به شکل (فرم) می پردازد و برایش مهم نیست که محتوای آن ظرف چیست؟ در چه شرایطی، به چه کاری می آید؟ و بالاخره، قرار است به چه نتیجه ای برسد؟ چیزهایی که ذهن یک چپ انقلابی را همواره به خود معطوف می دارد. از دیدگاه چپ انقلابی شکل تشکیلاتی و سازماندهی مبارزه ی طبقه کارگر را شرایط عینی این مبارزه و هدف آن، با در نظر گرفتن توازن قوا و روند مشخص در مقطع تاریخی مشخص، تعیین می کند.

همانطور که گفتیم در تحلیل و ارائه ی راه حل با این رفقا اختلاف نظر داریم. اما در مورد اهداف مرحله ای چه؟ آیا واقعاً اهدافی را که ما و ایشان در این مرحله و مقطع تاریخی، به عنوان اهداف مرحله ای طبقه کارگر اعلام داشته و توصیه می کنیم، یکسان است؟ اگر ما در تعیین اهداف جنبش طبقه کارگر نیز اختلاف داشته باشیم، مسلماً راه حل های ما و سازماندهی و تشکیلات پیشنهادی ما برای تداوم این مبارزه نیز متفاوت خواهد بود.

## منشور حزب طبقه کارگر

در ادامه کوشش خواهیم کرد تا اهداف مشخص این رفقا را دریافته و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. اما متأسفانه چنین کوششی به سادگی انجام پذیر نیست. هنگامیکه از حوزه تشکیلات و سازماندهی شورایی خارج می شویم، سخنان این رفقا گنگ و نامفهوم می گردد. ما در هر پاراگراف از نوشته های ایشان با واژه گان "لغو کار مزدی" روبرو می گردیم، اما اینکه چنین شعار عامی حاوی چه قدم های مشخصی است و قرار است چگونه به آن عینیت بخشید، در متون اکثریت قریب به اتفاق ایشان یا مطرح نگشته و یا بصورت بسیار گنگ و گذرایی به آن اشاره شده است. پس برای مشخص شدن خواسته ها و اهداف ایشان از مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه نظام سرمایه داری مجبوریم به تنها مقاله ای که در آن به چنین موضوعی مستقیماً و صراحتاً پرداخته شده است مراجعه کنیم. این مقاله را آقای ناصر پایدار نوشته و می توان آن را در سایت سیمای سوسیالیسم، تحت عنوان "جنبش کارگری، مبارزه طبقاتی و آزمون بدیل ها" یافت. او می نویسد: "آنان بپذیرند یا نپذیرند وقت آن است که کمونیست های واقعی، فعالین

جنبش لغو کار مزدی برای سازمان دادن شورائی و تحزب طبقاتی توده های کارگر حول یک منشور شفاف حقوق پایه ای دست به کار شوند. وقت آنست و همیشه وقت آن بوده است که به سراغ محافل، رهبران و فعالین حی و حاضر جنبش کارگری رفت. باید پاشنه ی کفش بالا زد و برای بسیج کارگران حول این منشور درب خانه ی فعالین طبقه کارگر در مناطق دور و نزدیک جامعه را هر چه سخت تر کوبید. منشور حقوق پایه ای ما باید اعلام دارد که: مسکن، بهداشت، دارو و درمان، تحصیل تا هر سنی، ایاب و ذهاب، مهد کودک، دوره های پیشادبستانی، مراقبت از سالمندان و ... حقوق بدیهی و مفروضی است که همین امروز، در همین لحظه ی حاضر باید به صورت رایگان و آزاد از قید هر نوع مبادله و خرید و فروش به کلیه ی آحاد شهروندان، به کلیه کارگران مستقل از شاغل و بیکار و زن و مرد تعلق گیرد؟ (نمی دانیم که آیا گذاشتن علامت سؤال در انتها ی این جمله دارای معنای خاصی است یا فقط یک اشتباه تایپی است - ب.د.)

منشور حقوق پایه ای ما باید اعلام دارد که: پایان دادن به هر نوع وابستگی اقتصادی زن به مرد یا فرزندان به والدین، محو تمامی تمایزات حقوقی و اجتماعی بین زن و مرد، ممنوعیت مطلق کار کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال، تعیین زمان کار روزانه و سن بازنشستگی توسط کارگران، تعیین اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود یا هر چیز به چه میزان تولید گردد توسط شوراهای سراسری کارگران، ممنوعیت هر نوع دخالت دولت در کار فعالیتهای سیاسی، تحزب، تظاهرات، اعتصاب یا هر مبارزه و جنبش اجتماعی و ... و همه و همه مفروض حی و حاضر هر شهروندی است.

کمونیست های واقعی، فعالین راستین جنبش لغو کار مزدی سخت و سفت و مصمم بر این باورند که باید با تمامی قوا و امکانات برای سازمان دادن کارگران حول چنین منشوری دست به کار شد. باید در قلب کارزار جاری کارگران این خواسته ها را همراه با یک بدیل زنده ی طبقاتی برای برنامه ریزی شورائی و کمونیستی کار و تولید اجتماعی هر چه وسیعتر تبلیغ کرد، باید امکانپذیری تحقق این مطالبات، امکان پذیری محو مناسبات کار مزدوری و استقرار کمونیسم لغو کار مزدی را به محتوای جاری ذهن و فکر و مبارزه روز کارگران تسری داد. باید توده ی کارگر را آگاه، آگاهی آنان را قدرت، قدرت آنان را متحزب و نیروی اتحاد آنان را وثیقه ی پایان دادن به اساس بردگی مزدی ساخت. باید کارگران را در بطن جنبشی چنین آگاه و نیرومند به آستانه قیام و سرنگونی بورژوازی و از آنجا به برپایی کمونیسم پیش راند. " (ص ص ۳ و ۴)

با اینکه این رفیق سخنور، بسیار مهیجانه برخی از خواسته های طبقه کارگر را در شرایط کنونی مطرح می سازد، اما باز هم در مورد چئی اهداف و چگونگی آنان گنگ و ناشفاف صحبت کرده است. انواع خواسته های استراتژیک و تاکتیکی و عملی را در هم و بر هم مطرح نموده و خواننده را نسبت به اینکه بالاخره در این منشور کدایی چه باید باشد و چه نباشد، گیج کرده است. کدامیک اهداف اند و کدامیک خواسته های فوری عملی؟ و بخصوص آنکه بر مبنای چه تحلیل مشخصی از شرایط مبارزه طبقاتی چنین منشور ی پیشنهاد شده است؟ این نکات اصلاً روشن نمی شود. چرا این رفقا از بیان محتوای منشور خود گریزانند؟ چرا روشن نمی سازند که دقیقاً به دنبال چه هستند و چگونه می خواهند به آن عینیت بخشند؟

برداشت ما از یک منشور پیشنهادی کمونیستی، همچون "مانیفست حزب کمونیست" و یا "منشور حزب سوسیال



دمکرات روسیه - بلشویک"، بیانیه‌ی مدونی است که از تحلیل ساختار اجتماعی ایران و تعیین نظام حاکم بر آن آغاز گشته و با مشخص ساختن آرایش طبقاتی و هدف نهایی مبارزه طبقاتی پرولتاریا به طرح اهداف استراتژیک و تاکتیکی و در نهایت خواسته‌های فوری و عملی آن پردازد. اما در آنچه رفیق ناصر پایدار ارائه کرده است معلوم نیست که آیا مثلاً انهدام ماشین حکومتی و "سرنگونی حکومت بورژوازی" در درون منشور جای دارد؟ و یا اینکه مسکوت گذاشته می‌شود؟ فرمول او چنین است که "کمونیست‌های واقعی، فعالین راستین جنبش لغو کار مزدی سخت و سفت و مصمم بر این باورند که باید با تمامی قوا و امکانات برای سازمان دادن کارگران حول چنین منشوری دست به کار شد. ... باید کارگران را در بطن جنبشی چنین آگاه و نیرومند به آستانه قیام و سرنگونی بورژوازی و از آنجا به برپایی کمونیسم پیش راند." درک من از این فرمولبندی اینست که در این منشور، که قرار است دستورالعملی برای کمونیست‌های لغو کار مزدی باشد، از خواسته‌هایی چون بهداشت و مسکن و آموزش رایگان و ... و خواسته‌های دمکراتیک آزادی تحزب و تجمع و عدم دخالت دولت در فعالیت‌های سیاسی و حق کارگران به کنترل تولید و ... قید شده و حول آن، جنبش کارگری را بسیج نموده و بدون آنکه موضوع را در منشور ذکر کنند به سمت "قیام و سرنگونی بورژوازی و از آنجا به برپایی کمونیسم پیش راند."

همانطور که گفتیم، بنظر ما یک منشور کمونیستی، از آنجا که متحد کننده‌ی عناصر آگاه و فعال جنبش کارگری است، و چگونگی دستیابی به آن اهداف را باید برای توده‌ی کارگران و دیگر زحمتکشان توضیح داد تا بتوان آن یگانه‌سازی و یکپارچگی لازم را میان پیشروان طبقه و دیگر توده‌های کارگری بوجود آورد، باید کامل، صریح و حتی المقدور به سادگی قابل فهم باشد. تا با تبلیغ و ترویج خطوط آن به فعالیت ایشان برای مقطع تاریخی مشخصی جهت دهد. بنظر ما چنین منشور و برنامه‌ای باید حاوی نکات زیر باشد:

۱. تجزیه و تحلیل از نظام جهانی بطور کل و شرایط مشخص کنونی آن و اهداف بین‌المللی پرولتاریای جهانی
۲. تجزیه و تحلیل از نظام حاکم بر ایران و شرایط مشخص کنونی آن و هدف مشخص پرولتاریای ایران.
۳. استراتژی مرحله‌ای پرولتاریای ایران.
۴. تاکتیک مشخص مرحله‌ای پرولتاریای ایران.
۵. دستورالعمل‌های عام و کلی‌ای که در سراسر کشور قابل اجرا باشد.

البته تدوین و طرح چنین منشوری می‌بایست نتیجه‌ی کار جمعی کمونیست‌ها بوده تا هم بتواند از مجموعه‌ی آگاهی جنبش چپ انقلابی برخوردار گردد و هم نفوذ لازم برای متحد کردن ایشان را داشته باشد. اما در اینجا ما صرفاً بخاطر صراحت و شفافیت منظور و کلامان، در مورد هر بخش توضیح مختصری را ارائه می‌دهیم:

۱. اعلام اینکه نظام حاکم بر جهان امروزی نظام سرمایه‌داری است که دو طبقه متخاصم پرولتاریا و بورژوازی را در مقابل یکدیگر قرار داده که اولی خواهان "پایان تاریخ" و تکامل جامعه بشری و حفظ روابط و مناسبات موجود به نفع طبقه ممتاز سرمایه‌دار است. این به معنی حفظ روابط و مناسبات استثمارگری عده‌ی قلیلی از انسانها از دیگر انسانها و از طبیعت بوده که نتیجه‌ی جز فقر اکثریت جامعه بشری و ویرانی محیط زیست ندارد. و اینکه روابط و مناسبات این نظام را از طریق اعمال دیکتاتوری طبقاتی خود توسط حکومت‌های سرمایه‌دار در سراسر جهان به پرولتاریا تحمیل کرده و از آنجائیکه این نظام حامل تضادی است که نهایتاً به فروپاشی آن خواهد انجامید، پرولتاریای



جهانی چاره ای جز مبارزه برای سرنگونی این حکومت ها و جایگزینی آن با حکومت دموکراتیک شورایی نداشته و در صورت عدم موفقیتش، آلترناتیوی جز بازگشت به بربریت در مقابل جامعه انسانی وجود ندارد.

۲. اعلام اینکه پس از اصلاحات ارضی در زمان آخرین شاه پهلوی، نظام پوسیده ی فئودالی جای خود را به روابط سرمایه داری داد که به علت جلوگیری از رشد آن توسط نیروهای امپریالیستی در طول قرن گذشته و مستعد بودن جامعه برای گذار، به سرعت رشد کرد، که اکنون به مرحله ی انحصاری رشد سرمایه داری رسیده است. و به علت رشد نا موزون خود در دوران حاکمیت امپریالیسم در سطح جهانی، عمدتاً سرمایه داری ای وابسته و دلالت در بخش های مالی و تجاری می باشد. اما در دوران جنگ ایران و عراق و بواسطه ی تحریم های بین المللی شرایط رشد بورژوازی صنعتی نیز فراهم آمد. طبقات عمده ی حاضر در این جامعه پرولتاریا و بورژوازی بوده که با در نظر گرفتن شرایط جهانی و تلاش سرمایه داری بومی برای ادغام در سرمایه جهانی، فشار مضاعفی بر کارگران وارد آمده و با پیروی از سیاست های نو لیبرالیستی جهان، از طریق خصوصی سازی و سیاست درهای باز اقتصادی، باعث ورشکستگی رشته های مختلف تولیدی و نتیجتاً بیکاری و فقر اجتماعی گشته است. چنین شرایطی باعث وخامت بحران های اقتصادی و اجتماعی گشته بطوریکه دیگر قابل تحمل نبوده و مدتی است که مبارزات اجتماعی رو به اعتلاء گذاشته است و می رود تا در تداوم خود شرایط انقلابی را به جامعه تحمیل کند.

۳. طبقه کارگر ایران نه تنها از چنین شرایطی و ا همه نداشته، بلکه باید به استقبال چنین اوضاعی رفته و از این فرصت برای انهدام ماشین حکومتی بورژوازی و استقرار حکومت پرولتری به شکل دموکراسی مستقیم شوراها استفاده کند.

۴. شرایط ویژه رشد سرمایه داری در ایران و متعاقباً شکل متمرکز و استبداد حکومتی آن باعث گشته تا بخشی از سرمایه داران بویژه سرمایه داران صنعتی از مراکز ثروت و قدرت دور مانده و به همین علت خواهان سرنگونی هیئت حاکمه کنونی و جایگزینی آن با الگوی متعادلی از هرم لیبرالی قدرت گردند تا مانع فروپاشی ساختار قدرت سیاسی و تغییرات بنیادین در روابط و مناسبات و کلاً نظام سرمایه داری شوند. این بورژوازی رادیکال – لیبرال بیش از آنکه با حکومت استبدادی ولایت فقیه خصومت داشته باشد از اوج مبارزات توده ای کارگران وحشت داشته و سعی دارد که برای گمراهی آنان چهره ای انقلابی گرفته و شعارهای پرولتاریا را با حذف محتوای انقلابی و جایگزینی محتوای سازشکارانه و لیبرالی، در جهت منافع خود به تصرف در آورده و مبارزات ایشان را به کانال های مورد کنترل خود منحرف کرده و از این مبارزات در جهت چانه زنی با دیگر جناح های طبقه حاکمه و سرمایه داری جهانی برای بدست آوردن سهم بیشتری از حاصل استثمار کارگران و چپاول منابع ملی استفاده کند. تاکتیک کنونی پرولتاریای ایران، افشاء عملکرد و طرد این قشر از نهادها و سازمان های بالقوه انقلابی مردمی بوده و در عوض با تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی و اهداف کوتاه مدت و درازمدت پرولتاریای انقلابی، جنبش های اجتماعی را به سمت شعارهای استراتژیک و اهداف نهایی جنبش پرولتری رهنمون گرداند.

۵. وظیفه حزب طبقه کارگر و فعالین کارگری شرکت در نهادها و سازمان های مردمی و بخصوص پرولتری بوده و با تشکیل کمیته های سوسیالیستی در واحدهای تولیدی و منطقه ای – محلی، به تبلیغ و ترویج اصول سوسیالیسم علمی و ... پرداخته و با سازماندهی توده ای، از هر فرصتی برای ضربه زدن به ماشین حکومتی و نظام سرمایه داری استفاده کند. خواسته هایی چون " مسکن، بهداشت، دارو و درمان، تحصیل تا هر سنی، ایاب و ذهاب، مهد کودک،

دوره های پیشادبستانی، مراقبت از سالمندان و ... حقوق بدیهی و مفروضی است که همین امروز، در همین لحظه ی حاضر باید به صورت رایگان و آزاد از قید هر نوع مبادله و خرید و فروش به کلیه ی آحاد شهروندان، به کلیه کارگران مستقل از شاغل و بیکار و زن و مرد تعلق گیرد" و یا "پایان دادن به هر نوع وابستگی اقتصادی زن به مرد یا فرزندان به والدین، محو تمامی تمایزات حقوقی و اجتماعی بین زن و مرد، ممنوعیت مطلق کار کودکان و نو جوانان زیر ۱۸ سال، تعیین زمان کار روزانه و سن بازنشستگی توسط کارگران، تعیین اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود یا هر چیز به چه میزان تولید گردد توسط شوراهای سراسری کارگران، ممنوعیت هر نوع دخالت دولت در کار فعالیتهای سیاسی، تحزب، تظاهرات، اعتصاب یا هر مبارزه و جنبش اجتماعی و ... و ... همه و همه مفروض حی و حاضر هر شهروندی است." قاعدتاً در این قسمت از منشور قرار می گیرد.

یادآور می شویم که طرح بالا تنها برای روشنتر شدن منظور نویسنده از چارچوب و محتوای یک منشور پیشنهادی می باشد و مسلماً منشورهای پیشنهادی ای که معمولاً می بایست در اولین کنگره یک حزب کمونیستی مطرح گردد به مراتب جامع تر و دقیق تر از این چند سطر خواهد بود که حاصل کار جمعی و تراکم نظری حاصل از چنان همت و فعالیتی خواهد بود.

با در نظر گرفتن نمونه ای که ارائه دادیم، متوجه می شویم که رفیق ناصر پایدار تا چه حد پیشنهاد خود را به شکل گنگ و نامفهومی مطرح ساخته است. و تازه این طرح ایشان، تنها مقاله ای است که ما توانستیم از رفقای "لغو کار مزدی" در این خصوص بیابیم. در صورتیکه با اتحاد و ادغام روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو حول چنین منشوری در حزب طبقه کارگر، و تبلیغ و ترویج این محتوا در میان توده های کارگری در حین پیشبرد مبارزه طبقاتی جاری شان، از طریق کمیته های سوسیالیستی در واحد های تولیدی و محله ها و سندیکاها و اتحادیه ها و انجمن ها و خلاصه در هر جایی که توده ای از مردم گرد هم جمع می شوند، می بایست تفرق را به اتحاد، و دوپارگی را به یکپارچگی تبدیل نمود. عدم دستیابی به اتحاد در حول چنین منشوری، و عدم پیوستگی به توده ی کارگری و مردمی در نهادهای در بر گیرنده شان، و عدم تبلیغ و ترویج و انتقال چنین محتوای آگاه گرایانه ای به مردم، تحت هر لوا و پوششی، از جمله به بهانه ی "سیاسی نبودن" مبارزات سندیکایی و "دوپارگی" پیشروان و توده ها، در واقعیت چیزی نیست جز لنگ انداختن در مقابل شرایط افتراقی ای که بورژوازی و حکومت سرکوبگر آن برای جلوگیری از پیشروی پرولتاریا در مبارزه ی طبقاتی اش به آن تحمیل کرده اند.

### **حزب طبقه کارگر بمثابه ساختار متحد کننده ی جنبش طبقاتی پرولتاریا**

با این حساب خوانندگان ما ملاحظه می کنند که علیرغم حسن نیت انقلابی رفقای "لغو کار مزدی"، خط مشی ایشان و راه حل های ارائه شده توسط آنان، درست بر خلاف سمت و سوی که مدعی و خواهان رفتنش هستند، رهسپارمان خواهد کرد. چیزی که آنان بعنوان "تشکل های سنتی" مردود می دانند، چه از لحاظ نظری، و چه از لحاظ ساختاری و عملکرد، تنها نمونه های موفق جنبش کارگری بوده اند. این صحیح است که در مقطعی، پس از پیروزی قیام اکتبر، جامعه شوروی از اهدافش منحرف گشته و سپس به سرمایه داری درنده ای تبدیل گشت. اما باید خاطر نشان کنیم که

بلشویک های روسی صحت اهداف و شیوه ی پیشبرد یک انقلاب تمام عیار کارگری علیه حکومت فئودالی (تزار) و سرمایه داری (حکومت موقت) را در پراتیک پرولتری به اثبات رساندند. آنها هدف، استراتژی، تاکتیک و رهنمودهای منشور خود را با تحلیلی صحیح، صریح و شفاف از جامعه خود و شرایط مشخص طبقاتی، در سال ۱۹۰۳ فرموله کرده و با اتحاد حول آن و تلفیق با مبارزات جاری کارگران، در شرایطی متنوع و از طریق سازمان ها و تشکلاتی متنوع، در اکتبر ۱۹۱۷ با موفقیت به اجرا در آوردند. اینکه آنها نتوانستند از استقرار حکومت شورایی پرولتاریا حراست کنند، نمی تواند بر روی صحت برنامه و خط مشی ایشان تا نقطه ی پیروزی انقلاب پرده ای از شک و تردید بیاندازد.

البته همانطور که در بخش پیشین بحث مان (کمیته های سوسیالیستی) گفتیم، ما با پیشنهاد رفقای "لغو کار مزدی" در ارتباط با تشکیل کمیته هایی با هدف ضد نظام سرمایه داری (سوسیالیستی)، که بنظر خودشان تشکیلاتی از نوع "نوبین" است، البته با انتقاداتی که به طرح ایشان کردیم، کاملاً موافقیم. این کمیته ها چه به شکل "کمیته های اقدام کارگری" در واحدهای تولیدی، و چه به شکل "کمیته های فعالین سوسیالیست" از نوع "پیگیری" و "هماهنگی" و چه از نوع "منطقه ای" آنها در محلات شهری و روستایی، از واجبات و ضروریات این مقطع از جنبش کارگری می باشند. در حقیقت چنین کمیته هایی که به گفته ی رفیق مان، علیرضا خباز، متشکل از پیشروان طبقه کارگر می باشد و هدفشان درگیری در مبارزات روزمره ی کارگری و ایجاد پیوند و انتقال آگاهی طبقاتی - کمونیستی به توده های کارگری می باشد. و هدف دیگرشان ایجاد پیوند با دیگر کمیته ها در دیگر واحدهای تولیدی و ... هست، در حقیقت آجرهای بنای حزب طبقه کارگر می باشند. اتحاد چنین کمیته هایی حول منشوری واحد همان ساختار حزبی است. البته ما می توانیم آنان را با واژه های دیگری بخوانیم. مثلاً "تشکیلات سراسری نوبین طبقه کارگر" و یا "اتحادیه ی سیاسی - طبقاتی طبقه ی کارگر" و یا "شورای سراسری طبقه کارگر" و یا ... اما در واقعیت همان محتوا و سنگ بنای حزبی است. نمونه ای که بلشویک ها نیز در اوایل قرن بیستم بوجود آورده و از طریق آن توانستند دوپارگی و تفرق را تا حدود زیادی درمان سازند و با موفقیت، شوراهای کارگری و محلی را به کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت دمکراسی مستقیم مردمی تشویق و رهنمون سازند. تشکیلاتی که اگر وجود نداشت، طبقه کارگر نمی توانست در لحظات مختلف سرنوشت ساز در اقصاء نقاط روسیه هماهنگ حرکت کند. چه در زمان رکود و ارتجاع که عقب نشینی منظم کارگران از شوراها به سندیکاها و اتحادیه ها را ایجاد می کرد و چه در دوران انقلابی که با ظهور مجدد شوراها، تهاجم به ماشین حکومت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی را در دستور کار جنبش پرولتری قرار داد. پس آنچه تا کنون گفتیم واضح می سازد که ما از الگوهای مورد انتقاد رفقای "لغو کار مزدی" صحبت نمی کنیم. یعنی ما از اجتماع روشنفکران مجرد از توده های کارگری و مبارزات جاری طبقاتی ایشان سخن نمی گوئیم. و معتقد هستیم که تجربه ی تلخ دهه های گذشته ی جنبش کارگری در ایران نباید تکرار شود. احزابی که هیچگونه پایه ی طبقاتی نداشته و حتا در محیط جغرافیایی پراتیک انقلابی پرولتاریای ایران قرار ندارند. اما در عین حال نبود منشوری مدون و انقلابی برای ایجاد اتحاد عمل و هماهنگی سراسری کمیته های سوسیالیستی و ساختار تشکیلاتی متحد کننده ی این کمیته ها را نیز به همان اندازه خطرناک و تعیین کننده می دانیم. مثلاً در دوران تشکیل حزب توده ایران تا تاریخ کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲، این حزب دارای ارتباط نسبتاً وسیعی در جنبش کارگری بود، اما به

سبب نداشتن برنامه ای انقلابی متکی بر منافع طبقه کارگر ایران، جنبش کارگری را در آغاز به بیراهه کشانده و تبدیل به ابزاری برای پیشبرد منافع حکومت سرمایه داری دولتی روسیه ساخت و سپس با خیانت به این جنبش و عناصر انقلابی آن دوران، چون رفقای سازمان افسری، آنان را در مقابل تهاجم ارتجاع پهلوی و امپریالیسم آمریکا تنها گذاشت. مشکل ما برای رفع نا آگاهی طبقاتی پرولتاریا و یکپارچه سازی دویارگی حاصل از علمی بودن خط مشی آن، صرفاً مشکلی تشکیلاتی و ناشی از ساختارهای سازمانی نیست که بخواهیم با پیشنهاد "تشکلات نوین" مسئله را حل کنیم. مسلماً اجتماعات روشنفکری ای که هدفشان کسب قدرت سیاسی برای خودشان، بر مبنای همان الگوی لیبرالی سرمایه داری می باشد، حتا اگر زیر پوشش تئوری های به ظاهر "چپ" و "نمایندگی پرولتاریا" و "موقتی بودن حکومت" هم مطرح شوند، ساختار تشکیلاتی شان نیز چون خط مشی شان جدا از طبقه کارگر و توده های کارگری خواهد بود، که هست!

در پایان این بخش ما از رفقای "لغو کار مزدی" تقاضا داریم که حیطة ی تفکر خود را از محدوده ی صرفاً تشکیلاتی توسعه داده و در عوض درگیر شدن در ظاهر و فرم، به توضیح شرایط مشخص طبقاتی و ضرورت های جنبش کارگری بپردازند و نظرات خود را حول محتوای منشور متحد کننده ی کمونیست ها (روشنفکر و کارگر، زن و مرد، پیر و جوان و ...) با صراحت و شفافیت مطرح سازند. چرا که اگر در اهداف و استراتژی و تاکتیک و ... همنظری بوجود آید، خواه نا خواه در مورد ظرف در بر گیرنده ی چنین محتوایی نیز می توان به اتحاد رسید. اما هنوز بحث ما با این رفقا پایان نیافته و در قسمت نهایی این بحث به شکل شورایی سازماندهی طبقه کارگر خواهیم پرداخت.

پایان قسمت سوم

بینا داراب زند کرج - خرداد ۱۳۸۶

سایت سلام دمکرات

۱۳۸۶/۱۲/۱۹